أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين‌

 «عنوان بصری» به امام صادق علیه السّلام عرض می‌كند: یا أَبَا عَبدِ اللَه! أَوْصِنِی! قَالَ: أُوصِیك بِتِسعَةِ أَشیآءَ، فَإنَّهَا وَصِیتِی لِمُرِیدِی الطَّرِیقِ إلَی اللَه تَعَالَی، وَ اللَه أَسأَلُ أَن یوَفِّقَك لِاستِعمَالِهِ؛ توصیه‌ای به من بكنید و یك برنامه عملی و توصیه‌هایی برای متحقّق كردن همان مطالب و دستوراتی كه قبلًا شما به ما فرمودید. حضرت می‌فرمایند كه به نُه مطلب من تو را تذكر می‌دهم و وصیت می‌كنم و این وصیت من است برای كسانی كه می‌خواهند راه خدا را بروند.

 اولًا از كلام حضرت استفاده می‌شود كه راه خدا را رفتن با مسیر عادی و یك اسلام ظاهری تفاوت دارد. همه ادّعای اسلام می‌كنند، همه مسلمانند و همه مدّعی عمل به تكالیف هستند. ولی امام علیه السّلام در اینجا می‌فرماید: كه این وصیت من، این نُه مطلب برای كسانی است كه می‌خواهند راه خدا را بروند لمریدی طریق إلی اللَه تعالی كسانی كه اراده دارند خواستشان، هدفشان، مقصدشان راه خدا است.

 همان‌طوری كه رفقا طبعاً بارها این حدیث را مطالعه كردند و در نظر دارند، مطالبی كه حضرت در اینجا می‌فرمایند بسیاری از اینها جنبه وجوبی ندارد؛ حالا كسی هم كه عمل نكرد نكرد. به اسلام ظاهریش صدمه‌ای وارد نمی‌كند. كم صحبت كردن خیلی جنبه وجوبی ندارد، حالا یه كسی هم مثل موتور وقتی ماشین را روشن كنند شروع كند به حرف زدن تا وقتی‌كه خاموش كنند. بعضی‌ها هستند انگار حرف نزنند یك چیزشان كم است. وقتی وارد مجلس می‌شوند حتماً باید حرف بزنند، یكی را می‌بینند باید حرف بزنند، اگر یك ساعت در یك جا بگذرانند در یك مجلس صحبت نكنند انگار وقتشان تلف شده، از بین رفته!

 یادم می‌آید در همان سنه‌ای كه مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه ایران تشریف آورده بودند. رفقای مرحوم آقا ایشان را برای ناهار یا شام دعوت می‌كردند. یك شب در طهران منزل یه مؤمنی دعوت داشتیم آن موقع سنم حدود یازده سال بود كوچك بودم آن شخص حالا چه در نظر داشته من كه هیچ توجیهی پیدا نكردم برای این كارش، مثل بقیه كارهای دیگرش! رفته بود یكی از این آقایان كه الان نمی‌دانم حیات دارد یا نه، باید خیلی معمّر باشد، در آن زمان بواسطه بعضی از مسائل سابق كه با مرحوم آقا فی‌الجمله ارتباطی داشت آمده بود و آن را دعوت كرده بود، هیچ تناسبی نبود بین او و بین آقای حدّاد، بین او و بین این مجلس. آن هم یك آدم حرّافی بود كه وقتی می‌نشست همین موتورش روشن می‌شد و شروع می‌كرد به حرف زدن از این طرف و آن‌طرف. حالا همه نشسته‌اند اتفاقاً بنده هم كنار مرحوم آقا بودم مجلس به سكوت اصلًا مقتضای مجلس در خدمت یك همچنین بزرگ، فقط سكوت و تجمّع خاطر و تمركز ذهن و اینها باید باشد. آنچه را در

 سكوت به انسان می‌دهند در صحبت نمی‌دهند.

 بارها خدمت رفقا عرض كردم قضیه به زیاد صحبت كردن نیست، به زیاد حرف زدن نیست، به هی حرف زدن نیست. بفرمایید این مرحوم آقا هفتاد جلد كتاب نوشت چه كسی عمل كرد! كی گوش داد! یك پاراگراف از این كتاب‌ها را شب مطالعه كنید و فردا عمل كنید، مسئله تمام است. نمی‌خواهیم! چقدر ایشان صحبت كردند به قول خود ایشان می‌فرمودند: من بیست و یك سال در طهران بودم و ایشان در تمام این مدّت مشغول صحبت و منبر و شب‌ها جلسات و روزهای جمعه جلسات و امثال‌ذلك. خودشان چند بار فرمودند: این مقدار كه ما مطالب برای رفقا گفتیم چند برابر بیش از آن مقداری است كه نیاز دارند. چند برابر بیش از مقداری است كه یك سالك برای حركتش و راهش احتیاج به برنامه دارد، دستور عمل دارد، نیاز به مطلب دارد، ما مطلب را برای افراد گفتیم. دیدید امتحانی پیش آمد و مسئله چه شد!

 حالا در همچنین مجلسی ما نشسته بودیم، یك مرتبه این آقا درآمد به گفتن. معمّم بود و سنّش هم مثل مرحوم آقا بود یك كارهایی هم در سنه چهل و دو، زمان نهضت انقلاب اسلامی با هم یك ارتباطاتی با هم در آن موقع داشتند، ایشان هم جزء همان برنامه مرحوم آقا و مرحوم مطهری به همراه آقای خمینی برنامه‌ها را انجام می‌دادند ایشان هم جزء آنها بودند و از آن سال طبعا فی‌الجمله ارتباطی بینشان بوده، رابطه‌ای بوده خیلی عجیب، خیلی عجیب است، الان یك جمله‌ای در نظرم آمد بعد ایشان در فرانسه رفته بود و در آنجا درس حقوق خوانده بود، حقوق همان خارجی‌ها را خوانده بود و آمده بود وقتی مرحوم آقا این مطلب را شنیدند فرمودند كه قوانین جعفر بن محمد صادق علیه السّلام برای ایشان كافی نبود كه ایشان رفت در آنجا و قوانین كفر را فرا گرفت! ببینید چقدر مسئله تفاوت می‌كند! نمی‌دانم كه چه مسائلی پیدا شد و الان حیات دارد یا نه.

 این یك دفعه شروع كرد به صحبت كردن كه: مجلس به سكوت می‌گذرد. خجالت نمی‌كشید، آخر یابو دعوتت كردن بنشین كنار حرف نزن! مجلس به سكوت می‌گذرد، آقای فلان همان صاحب‌خانه زحمتی كشیده‌اند. با سكوت زحمت ایشان را حرام نكنید! یك مسئله علمی مطرح بشود تا اینكه آن زحمت حرام نشود و خوردن این غذا بر ما حلال باشد. ماشاءاللَه به این عقل و درایت و فهم! آدم بیاید در یك مجلسی در یك همچین وضیعتی در كنار یك همچنین بزرگی بگوید: اگر یك مسئله علمی مطرح نشود خوردن این غذا بر ما حرام است! شاید خوردن جو هم برای شما حرام باشد، با این طرز تفكر!

 ببیند! ای نادان تو كه در اینجا نشسته‌ای دیگران بالاتر از تو هم در اینجا نشسته‌اند، افراد عالم‌تر از تو هم در اینجا نشسته‌اند، با فهم‌تر از تو هم در اینجا نشسته‌اند. به حرف زدن نیست به فهمیدن است و عمل كردن است و گوش دادن است و به آنچه كه انسان او را بیابد و با جان و دل هضم كند و به او ترتیب اثر بدهد. ما نوار نیستیم، نوار ضبط صوت، این نوارهایی كه در اینجا هست، این كارش چیست؟ فقط صدا را می‌گیرد، كار

 دیگری انجام نمی‌دهد و به اندازه سرسوزنی بر ارزش و بهای او اضافه نمی‌شود. ما دارای عقل و قلب و وجدان و بصیرت هستیم. خدای متعال ظرف وجودی ما را ظرف قبول قرار داده و استعداد برای شكوفا نمودن این آمادگی‌ها قرار داده، مستعدّ برای این مسئله قرار داده. آن‌وقت ما از آن شاكله اصلی خود فاصله می‌گیریم و خود را به یك ضبط صوت تبدیل می‌كنیم، به یك نوار تبدیل می‌كنیم. هی حرف بشنویم، هی در جلسات شركت بكنیم، هی این طرف و آن طرف برویم. درحالی‌كه مسئله از این قرار نیست؛ مسئله صرف شركت در جلسات نیست. امام صادق علیه السّلام، ائمّه علیهم‌السّلام كه این همه تأكید كردند بر احیاء ذكر خدا، بر احیاء ذكر ائمّه، رحم اللَه من یحیی ذكرنا[[1]](#footnote-1) خدا پدر و مادر آن كسی را بیامرزد كه بیاد ذكر ما را زنده كند، یاد ما را زنده كند، نه اینكه بنشیند هی حسین حسین بكند، نه اینكه بنشیند هی تو سرش بزند، نه اینكه پرچم آویزان بكند. اینها احیای ذكر نیست، اینها صورتی است، تظاهری است.

 احیاء ذكر یعنی: رهنمود، نشان دادن، آگاه كردن، خط دادن، متوجّه كردن افراد به آنچه كه مورد رضای امام علیه السّلام است این را می‌گویند احیاء ذكر. اعلام مواضع تشیع و معتقَداتی كه از ناحیه ائمّه علیهم السّلام به دست ما می‌رسد و ما با تذكر این مسائل و قبول این مطالب افراد را در مسیر امام علیه السّلام قرار می‌دهیم. اگر این كار را انجام بدهیم، بنده منظور خودم نیستم، اگر این كار را انجام دهیم این می‌شود احیاء ذكر؛ یعنی مجلسی تشكیل بشود در آن مجلس، كیفیت متابعت یك نفر شیعه از امام علیه السّلام، از مكتب امام، از مكتب ائمّه علیهم السّلام در آن مجلس مطرح بشود. حالا مجلس دو نفر باشد یا صد نفر باشد یا یك میلیون باشد تفاوتی دیگر ندارد. این می‌شود احیاء ذكر. امّا نشستن هی شعر خواندن، هی مصیبت خواندن، هی دست زدن، گریه كردن چه در اعیاد و موالید به این صورت اگر بخواهد مسئله انجام بشود نتیجه‌ای ندارد فایده‌ای ندارد.

 آن مجلس، مجلس محیی ذكر است كه در آن مجلس خط و خطوط مشخّص بشود، در آن مجلس معتقَدات تصحیح بشود، در آن مجلس متابعت از امام معصوم علیه السّلام ترسیم بشود. نه اینكه یك مشت الفاظ تكراری من درآوری، حالا چه برسد به اینكه حالا اعتباری و توهّمی و حرام بماند. مجلس امام تشكیل می‌دهیم آن‌وقت از فلان آقا تعریف می‌كنیم. مجلس ذكر مصیبت امام تشكیل می‌دهیم آن‌وقت برای فلان آقا دعا می‌كنیم. اگر راست می‌گویید مجلس تشكیل بدهید برای یكی دیگر دعا كنید، یك همچین چیزی تا حالا اتّفاق افتاده؟! فكر می‌كنم از محالات باشد! مجلس اعیاد برای ائمّه تشكیل می‌دهیم برای اینكه خودمان را در میان مردم جلوه بدهیم!

 بعد از فوت مرحوم آقا من یك‌دفعه متوجه شدم یك جریان خلافی دارد انجام می‌شود، در همان جلسه اول آمدم و جلویش را گرفتم. یك بنده خدای آمده بود در آنجا و شروع كرده بود به جلسه درست كردن به چه عنوان: نذر داریم، فاطمیه نذر دارم، شهادت فلان امام نذر داریم، عید فلان امام نذر داریم، نذر هم بهانه خوبی است. ادای نذر هم كه واجب است. نذر داریم كه ناهار بدهیم افراد را بكشانیم. گفتم نذر داری بسیارخُب‌

 پولش را بده به من، همچنین برایت خوب نذر را ادا می‌كنم تا ده برابر بیشتر به تو ثواب بدهند! مگر نمی‌خواهی ثواب ببری؟ پولش را بده، من یك جای دیگر می‌برم خانه یكی دیگر خرج می‌كنم. نذر دیگر تمام شد! یك قَران نه تنها به ما ندادند یك قَرانی هم در جیبمان نگذاشتند محض رضای خدا. بعد همه مجالس تمام شد و دیگر مسائل شروع شد. مشخص است دیگر وقتی دست خوانده بشود از یك جا دیگر مطالب شروع می‌شود. اینها همه بازی است، تمام اینها بازی است، تمام اینها تئاتر است. به اسم، نذر داریم كه جلسه داشته باشیم. نذر داری بسم اللَه در منزل یكی دیگر بدون اینكه صدایت دربیاید نذرت هم ادا می‌شود. از نظر شرعی هم بنده مسئله‌اش را می‌دانم. اگر روز قیامت ملائكه آمدند از شما بازخواست كردند بگویید كه مسئله‌اش را از فلانی پرسیدیم بیایند سراغ بنده.

 خدا زود مَحك می‌زند، زود خدا مچ آدم را می‌گیرد و مواضع نُقصان را به انسان نشان می‌دهد، خلأ را به انسان نشان می‌دهد، آن مواضعی كه احتیاج به ترمیم دارد. استاد برای همین است. ما در زمان مرحوم آقا ما كه اصلًا شاگردی از شاگردان ایشان به حساب نمی‌آییم حالا بخواهیم ... ولی بالأخره در آن زمان یك همچنین مطالبی را دیدیم و بارها دیدیم. مسائلی را می‌دیدم كه در آن زمان متوجه نبودیم برای ما قابل حلّ نبود، به حَسَب ظاهر صورت دیگری داشت، تعجب می‌كردیم كه ایشان برای چه این كار را انجام می‌دهد؟ برای كی انجام می‌دهد؟ چون خودمان را به جای ایشان می‌گذاشتیم و تصور می‌كردیم كه اگر ما بودیم این كار را انجام نمی‌دادیم. این فرد قصد قربت دارد این فرد آدم خوبی است، اینكه مثلا قصد بدی ندارد. ولی می‌دیدیم ایشان جور دیگری برخورد می‌كردند، مواجهه ایشان با این مسئله و قضیه به نحو دیگری بود، برای ما جای سؤال بود. بعد از سال‌ها می‌فهمیدم عجب حكمت در این مسئله این‌طور بوده. منتها آنها اولیاء هستند چشم بصیرت و باطن آنها به همه زوایا و به همه خفایا اطلاع دارند و ما اطلاع نداریم، ما می‌آییم از این شَدُ رسناها زیاد می‌كنیم. چرا؟ چون اطلاع بر این مطالب چشم دیگری را می‌طلبد و بصیرت دیگری را غیر از این بصر اقتضا می‌كند! آن را ما نداریم.

 لذا خدمت رفقا و دوستان در جلسات قبل عرض شد كه مطلب به زیاد صحبت كردن نیست، به زیاد حرف زدن نیست، به عمل كردن است. اگر كسی عمل بكند به آنچه را كه باید برسد می‌رسد. اگر عمل نكند نمی‌رسد. ده سال كه سهل است اگر هزار سال مسئله به همین كیفیت بگذرد، در همان مرتبه‌ای كه انسان در آن مرتبه متوقّف است مستمراً متوقّف خواهد بود، رشد نمی‌كند. وقتی می‌گویند این كار را نكن نباید كرد حالا هزارتا هی نامه بنویسید، ده هزارتا بنویسید، می‌گویند این كار را بكن باید كرد، حالا هی این‌طرف آن‌طرفش بكنید. آنچه را كه به ذهن می‌رسد كه انسان نمی‌تواند خلافش را بیان كند، باید بگوید. هر كه می‌خواهد عمل كند هر كه می‌خواهد عمل نكند.

 مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه بارها می‌فرمودند كه ذكر تنها همه مطلب نیست، مراقبه باید باشد تا اینكه‌

 ذكر بتواند تأثیر كند. آن مراقبه را ما كنار می‌گذاریم هی بدنبال ذكر می‌گردیم، هی به دنبال یك چیز غیرعادی می‌گردیم، هی به دنبال یك مطلب قلمبه سلمبه می‌گردیم، مثلًا یك تصرفی یك چیزی از جانب غیبی یك دستی یك اراده‌ای، یك مشیتی به یك نحوی بیاید انجام بشود و همین‌طور خواهد بود مطلب، همین‌طور مسئله خواهد بود.

 می‌گویند این مطالب نتیجه‌ای ندارد فایده‌ای ندارد! لازم نیست انسان به این مسائل ترتیب اثر بدهد! مشخص است آن كسانی كه این حرف‌ها را می‌زنند، آن كسانی كه به امثال مرحوم قاضی و اولیاء خدا اعتراض وارد می‌كنند، آن كسانی كه مطالب مزخرف و بیهوده و چَرند را می‌گویند. كدام یك از اعمال مرحوم قاضی را شما در نظر گرفتید تا بشود به آن اعتراض وارد كرد؟ این‌قدر ایشان فرد متعبدی بود كه معاندین ایشان می‌گفتند این دارد ریا می‌كند، جانماز آب می‌كشد جلوی مردم، مگر می‌شود یك كسی این‌قدر متعبد باشد؟! نمی‌خواهیم عمل كنیم نكنیم، چرا آبروی دیگران را ببریم كه آبروی خود را بردیم، چرا دیگران را از آن مرتبه به پایین تنازل بدهیم چون خودمان متنازل هستیم، خودمان عمل نمی‌كنیم، خودمان نمی‌خواهیم عمل كنیم، خودمان نمی‌خواهیم ترتیب اثر بدهیم، خودمان می‌خواهیم مطالب را به همین كیفیت روزمره بگذرانیم، نمی‌خواهیم دنبال امام صادق علیه السّلام برویم.

 امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: این مطالب من برای هر كسی نیست، برای كسی است كه می‌خواهد در راه خدا برود لمریدی طریق إلی اللَه تعالی؛ كسانی كه می‌خواهند راه خدا را بروند این حرف‌ها را برای آنها می‌زنم. كسی كه در رساله عملیه‌اش انداختن تحت الحنك را از اهمّ مستحبات می‌داند آن‌وقت خودش وقتی‌كه دارند از او فیلم می‌گیرند بدون تحت الحنك نماز می‌خواند! مشخص است كه نمی‌خواهد بدنبال مكتب امام صادق علیه السّلام برود. كی می‌خواهد به دنبال مكتب امام صادق علیه السّلام برود؟ آن كسی كه آنچه را می‌گوید خود عمل می‌كند.

 مرحوم علامه طباطبایی رضوان اللَه علیه می‌فرمودند وقتی‌كه مرحوم قاضی فوت كردند ایشان به ما دستور می‌دادند حتماً در نماز تحت الحنك بیندازیم. متأسفانه من در این دور و زمان می‌بینم كه این قضیه اصلًا نسخ شده، خیلی كم هستند افرادی كه من می‌بینم در موقع نماز دارند با تحت الحنك نماز می‌خواند، درحالی‌كه سابق این‌طور نبود، اكثر افراد حتّی افراد عادی در موقع نماز عمامه می‌بستند و تحت الحنك می‌انداختند. مرحوم آقا توصیه می‌كردند به همین شاگردان خودشان، تاجر و كاسب و ... می‌فرمودند: موقع نماز حتماً لازم نیست یك عمامه مثل عمامه ما كه چند متر است پیچیده شود، نه، یه دو دور باشد و یك تحت الحنك انداخته باشد كفایت می‌كند. حتی سابق در زمان ائمّه به این كیفیت بوده، كفایت می‌كند. آن نماز با نماز عادی خیلی فرق می‌كند، آن نماز با نماز سر برهنه فرق می‌كند ولی الان عمل نمی‌كنند گوش نمی‌دهند. ایشان می‌فرمودند: بعد از اینكه مرحوم قاضی از دنیا رفتند یك شب من فراموشم شد، همین‌طور عمامه را گذاشتم سرم و مشغول نماز مغرب شدم، در وسطهای حمد بودم یك دفعه دیدم در اتاق باز شد مرحوم قاضی وارد

 شدند بعد عمامه من را باز كردند تحت الحنك انداختند و رفتند.

 آیا ما هم به همین جا می‌رسیم یا نه؟ این كسانی كه به اینجا رسیدند خط و خطوطشان فرق می‌كرد با بقیه، فرق می‌كرد با این كسی كه حالا دارند عكسش را می‌گیرند همچین مرتب، آن نماز نماز دوربین است نه نماز خدا! داری برای دوربین نماز می‌خوانی همچین صاف سر را پایین انداختی تو خانه‌ات هم همین‌طور نماز می‌خوانی، این‌طوری است؟ ولی نه، مرحوم قاضی این‌طوری نبود، اولیای خدا این‌طوری نبودند، نمازشان جلوی مردم فرقی نداشت، تازه آن رعایت‌هایی كه می‌كردند. مرحوم آقای انصاری در منزل جور دیگر نماز می‌خواندند در مسجد جور دیگر نماز می‌خواندند. در مسجد یك نماز عادی، ولی در منزل كیفیتش خصوصیاتش وضعیتش، در آن خلوت كه كسی نمی‌بیند، در آن خلوت كه كسی توجّه ندارد، ناظری او را نمی‌بیند، متوجّه نیست، اینها كه بودند؟

 اینها آنهایی هستند كه مصادیق فرمایش امام صادق علیه السّلام كه می‌فرماید: فانها وصیتی توصیه من است. وصیت چیست؟ واجب است. یعنی ما همه اگر بخواهیم این مطلب را پیگیری كنیم، این مسئله را پیگیری كنیم ما مشمول وصیت امام صادق علیه السّلام هستیم. عمل نكنیم نخواهیم رسید، بروبرگرد هم ندارد. طرف امام صادق علیه السّلام است نه كسانی دیگر، امام معصوم حرفش ردخور ندارد و خودش هم تضمین كرده است چون می‌فرماید: وصیتی. این نُه مطلب وصیت من است، توصیه من است به كسانی كه اینها راه خدا را می‌خواهند بروند. هر كسی عمل كرد مورد وصیت من است، هر كی عمل نكرد من با او حرف نزدم من با او كاری ندارم، حالا می‌خواهد افراد عادی باشند می‌خواهند افراد اهل علم باشند می‌خواهند هرچی باشند، من با او كاری ندارم، من با او كاری ندارم. منتها ما مطالب را دست كم می‌گیریم همان‌طور كه خدمتان عرض كردم مسائل دست كم گرفته می‌شود. توجه‌ای به آن مطالب نمی‌شود.

 همین دو شب قبل بود داشتم یكی از كتاب‌های آقا را به یك مناسبتی مطالعه می‌كردم یك دفعه به پاراگرافی برخورد كردم. وقتی آن پاراگراف را خواندم دیگر مطالعه‌ام تعطیل شد، یك ساعت راجع به این همین‌طور من فكر كردم، فكر كردم تا خوابم برد. این مطالبی را كه این مرد نوشته برای الان ما نوشته، حالا ما این مطالب را اصلًا توجه نمی‌كنیم. كتاب است دیگر كتاب را نوشتند برای تو خانه‌مان بالاخره یك دوره از مرحوم آقا باشد خوب است! موجب بركت است! گاهی اوقات هم مهریه زن‌هایمان می‌كنیم و از باب تبرك! آقا چند صفحه از این كتاب را خواندید؟ می‌گوید: ان‌شاءاللَه مشغولیم می‌خواهیم شروع كنیم به خواندن. اینكه نشد. اگر سؤال كنند كه فلان مطلب در كجاست می‌مانیم، نمی‌توانیم بگوییم. راجع فلان قضیه ایشان چه گفتند؟ می‌مانیم! واقعاً مطالبی را كه ایشان نوشته‌اند و در این گنجینه لایوصف گرد آوردند من باید عرض كنم كه این مسئله، مسئله عادی نبوده و باید روی این مطالب بیشتر فكر كرد. همین‌طور صحبت‌های ایشان سخنرانی‌های ایشان و واقعاً ایشان می‌فرمودند: آنچه را كه ما به افراد می‌گوییم همان چیزهای است كه نوشته‌

 ایم، همان كه نوشتیم. ما خیال می‌كنیم كه اگر یك مطلب غیرعادی ایشان بگویند آن قضیه مسئله مهمّی است، اگر یك مطلب خصوصی بخواهند برای ما بیان بكنند آن راهگشا هست. اگر یك وقت خاصی به ما بدهند در جلسه قبل عرض كردم خدمتتان حتماً آن كارساز است برای ما، نه آقا، هر ساعت از ساعاتی كه بر ما می‌گذرد وقت خاص است، هر لحظه از لحظه‌هایی كه بر ما می‌گذرد لحظه حضور است، هر آنی از آنات كه بر ما می‌گذرد، آن آن، آن شهود است. مسئله به این كیفیت نیست. مسئله اصلی را ما فراموش كردیم و به این مطالب عادی داریم می‌پردازیم و این مسئله هم بوده این قضیه اتفاقاً از سابق بوده از زمان رسول خدا صلی اللَه علیه و آله بوده در زمان اولیاء بوده.

 قضیه‌ای است كه برای رفقا نقل كرده‌ام: یك شخصی رفته بود تصویر مرحوم قاضی را برداشته بود، چون ایشان اجازه نمی‌دادند كسی عكسشان را بردارند، برداشته بود علی‌كل‌حال، بعد آورده بود در جلسه، شاگردان ایشان هم نشسته بودند البته همه این كار را نكردند بعضی‌ها بودند كه سر جایشان نشستند آن هم رفته بود آن گوشه و شروع كرد این عكس‌ها را. شاگردان ریختند یكی یكی از آن عكس‌ها را بگیرند. مرحوم قاضی هم می‌خندید می‌گفت من اینجا نشسته‌ام دارند سر عكس من دعوا می‌كنند! این همین است كه عرض می‌كنم. البته بعضی‌ها نشسته بودند این‌طور نبود كه همه بروند، آنهایی كه یه خورده یك چیزی سرشان می‌شد آنها همان‌هایی هستند كه نصیب بیشتری می‌برند. چقدر مرحوم آقای حدّاد و مرحوم آقا راجع به این مسئله كه از همه چیز بیشتر برای سلوك، عقل بدرد می‌خورد روی این قضیه تأكید كردند، چقدر این مسئله مسئله مهم است. این كسی كه الان خودش در اینجا نشسته تو هم كه در كنار او نشستی این بی‌ادبی نیست كه بلند شوی بروی آن گوشه عكس ایشان را بگیری؟ این چیست؟ این آن میزان فهم فرد را نسبت به موقعیت بیان می‌كند، میزان دركش از مطلب را بیان می‌كند.

 همان نامه‌ای كه قبلًا عرض كردم خدمتان آن شخص نوشت برای مرحوم آسید احمد كربلایی و گفت: آقا این دستورات را بدهید تا تكمیل بشود، كتاب پر شود كاغذهایش یك دو تا سه صفحه مانده تا چهل صفحه حالا من دارم توضیح می‌دهم همین است دیگر اگر سه صفحه بدهید چهل صفحه می‌شود.

 یك دفعه ما با مرحوم آقا رضوان اللَه علیه رفته بودیم طهران، یك كتاب‌فروشی بود، شمس العماره ناصر خسرو به نام كتاب فروشی شمس. ما هم كوچك بودیم من هفت، هشت، ده سالم بود. ایشان ما را با خودشان می‌بردند ما هم آنجا نگاه می‌كردیم كتاب‌ها را، بالاخره كتابخانه‌ای بود و كتاب‌های قدیمی داشت و خوشمان می‌آمد اینها را تماشا كنیم. گاهی اوقات هم برای ما كتاب‌ها داستانی می‌خریدند. یادم هست یك چندتا كتاب از آن موقع. یكی عمار یاسر بود، بهلول عاقل بود دو سه‌تا كتاب یادم است از آن زمان، ده سالگی ایشان برایمان خریده بودند ما هم شب‌ها می‌خواندیم. یك روز كه رفتیم در همان‌جا ایشان نشسته بودند دیدیم یك مردی آمد خیلی همچین موقّر آمد نمی‌شود به اینها موقّر گفت، ظاهر خیلی فریبنده یك عینكی داشت یك جوری صحبت می‌كرد و رو كرد كه آقا فلان كتاب را دارید؟ نمی‌دانم این اسم‌ها را از كجا یاد گرفته بود، به قیافه‌اش‌

 نمی‌آمد اصلًا هِ ر را از بِر، تشخیص نمی‌داد. رفت یك اسم قلمبه سلمبه كتاب مثلا فلان، آن هم گفت بله داریم و براتون پیدا می‌كنیم و معلوم بود فرد متمولی هم هست، چون كتاب قیمتش بالا بود. بعد یك خورده گشت گفت: آقا یك كتاب ندارید كه جلدش سبز رنگ باشد، قطر كتاب این‌قدر باشد. آن هم می‌شناخت دیگر، آن هم مشتری‌هایش را می‌شناخت. اغلبشان هم از دانشگاه می‌آمدند، مربوط به همان زمان‌ها می‌آمدند من قصد جسارت به [دانشگاهیان‌] فعلی ندارم آن موقع‌ها می‌آمدند و برمی‌داشتند و بعد هم اینها را خارج می‌بردند یادم هست كتاب‌ها را می‌گرفتند و می‌فرستادند خارج، و بارها من می‌دیدیم كه همچنین كاری را آن هم نگاه كرد و گفتش بفرمایید. آمد و یك كتابی پیدا كرد جلدش سبز رنگ و ... من دیدم مرحوم آقا همین‌طوری نگاهش می‌كنند. بعد رو كردند به من، من هم هفت هشت ده سالم بود گفتند: می‌بینی، اینها هم یك قسم مشتری هستند! حالا این آقا كی بوده؟ فرض كنید در منزلش، این هم جزء دكور می‌شود اینكه نمی‌دانست كتاب را با طای دسته‌دار می‌نویسند یا بی‌دسته می‌نویسند. فقط همین كه این قسمتی از منزلش، هالش، ساختمانشان، كتابخانه باشد این هم خودش یك چیزی. خودتان بهتر می‌دانید مثلًا این هم یك شاخصه‌ای برای آنجا به حساب بیاید.

 منزل‌هایی بودند الان هم هستند یك قسمت را بار درست می‌كنند، حالا فرض كنید چیزی هم ندارند و این‌قدر چیز هستند كه مثلا چیزی هم داخل آن نگذارند یا بگذارند آن را خدا بهتر می‌داند. ولی اینكه این یك قسمت باید باشد، اصلًا متوجّه نیستند كه این عمل حرام است و موجب نكبت است و موجب دفع ملائكه است و موجب هجوم شیاطین است بر این‌گونه اماكن. خانه‌ای كه در آن یك ساختمانی بشود و یك همچنین تزئینی در آنجا بشود، به جای ملائكه، شیاطین در آن منزل تردد می‌كنند و رفت و آمد می‌كنند. آن موقع هم همین‌طور بوده. الان هم یه قسمت را برمی‌دارند كتاب می‌گذارند، البته اگر كتاب قشنگ‌تر باشد جلدهای قشنگ‌تر و یك ردیف جاذبه‌اش بیشتر است، این هم یك یك دوره كتاب سبز داشته به اندازه سه چهار سانتی بین آن فاصله بوده خواسته به جای اینكه با علف پر كند گفته حالا یك كتاب می‌آوریم آنجا می‌گذاریم پر شود، این‌طور بوده.

 كتاب‌ها و مطالبی را كه ایشان (مرحوم علامه) نوشته‌اند باید به او به نظر دیگری نگاه كرد، مطالبی كه در آنجا هست باید با یك قسم دیگری به آن مسائل نگاه بشود. ما مطالب را دست كم می‌گیریم.

 در زمان رسول خدا، حضرت در مسجد به اتّفاق اصحاب نشسته بودند. یك مرتبه یك شخصی وارد می‌شود به نام مالك بن نویره رئیس یك قبیله‌ای بوده مسلمان نبوده، آمده بود در مدینه كه رسول خدا را زیارت كند و بعد اسلام بیاورد. آمد با حضرت صحبت كرد و مرد بسیار بزرگ، بسیار متین، وزین، بافهم، عاقل، عالم، دانشمند، صاحب عشیره، آمد به دست حضرت مسلمان شد و آنچه را كه حضرت فرمودند بیان كرد، ازجمله قبول ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام كه در آن مجلس حضرت به او عرضه كردند و تمام اینها را پذیرفت.

 پذیرفت نه اینكه فقط مثل ضبط رو دستگاه نوار ... پذیرفت و در وجودش حَك كرد و آنها را هضم كرد و با قبول و تعهّد و التزام از رسول خدا خداحافظی كرد. آمد كه برود و عشیره خودش را مسلمان كند. همین كه داشت خارج می‌شد رسول خدا رو كردند به اصحاب و فرمودند: كسی كه می‌خواهد یك نفر از اهل بهشت را ببیند به این فرد نگاه كند. تا عُمَر این حرف را از پیغمبر شنید افتاد ردّ این، بیرون مسجد: آی بایست كارت دارم، من از رسول خدا الان شنیدم كه فرمود: كسی كه می‌خواهد یك نفر از اهل بهشت را ببیند به این نگاه كند، آمدم گریبانت را بگیرم كه آن دنیا دستم را بگیری. گفت: خاك بر سرت كند، آن كسی كه این حرف را می‌زند وِل كردی آمدی دنبال آن فردی كه هشتش گرو نُهش است حالا این را من دارم می‌گویم پیغمبر خدا را وِل كردی، آن‌وقت آمدی داری ... ببینید فهم چقدر است؟ آن‌وقت این شخص وقتی‌كه این مطلب را می‌گیرد. پیغمبر از دنیا می‌رود خلافت می‌رسد به ابوبكر ...

 واقعاً چیزهای عجیبی در این دُور و زمانه می‌شنویم، خیلی عجیب است، خیلی برای ما عجیب است، كه روزگار به كجا رسیده كه هر روز كه می‌گذرد آن مبانی اصیل تشیع نمی‌دانیم چرا در ذهن بعضی‌ها و در نزد بعضی‌ها هی دارد كم رنگ‌تر می‌شود ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام دارد می‌شود یك مسئله عادی مثل مسائل شكیات نماز!

 بنده خودم شنیدم كه یكی از این آقایان وقتی‌كه از او سؤال كردند راجع به مسئله غدیر و ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام، گفت: این ضرروی نیست، یكی مثل مسائل اجتهادی و نماز و ... هر كی یك فتوای می‌دهد، این یكی یك فتوا می‌دهد، آن یكی می‌دهد. گفتیم كه «هر دم از این باغ بَری می‌رسد.» یكی در همین قم آمد مسئله دوات و قلم را از عمر انكار كرد! و گفت كه این مسئله خلاف است و این خلیفه مسلمین، نعوذباللَه، نعوذباللَه كی می‌آید یك همچنین جسارتی را به رسول خدا صلی اللَه علیه و آله بكند و بگوید: ان الرجُل لیهجُر.[[2]](#footnote-2) ان الرجل لیهجر می‌دانی یعنی چی؟ یعنی یارو دارد هذیان می‌گوید، حالا یك عبارتی دقیق‌تر است منتها من دیگر نمی‌توانم آن را بیان كنم، مؤدبانه‌ترش اینكه: یارو دارد هذیان می‌گوید، این معنای ان الرجل است، چطور ممكن است. آن‌قدر بی‌شرم بود كه خجالت نكشید در زمان رسول خدا بیاید جلوی پیغمبر یك همچنین حرفی را بزند كه حتی اهل تسنّن تاكنون سر خود را به خجالت و شرمندگی از این سخنان دُرربار موالیانشان و بزرگانشان جناب عمر و خلیفه پایین انداخته‌اند.

 آخر كسی كه خلیفه است بیاید به پیغمبر بگوید: ان الرجل لیهجر، چه جوابی می‌خواهی بدهی؟ واقعاً چه محملی دارد؟ به ما اگر كسی بیاید بگوید یارو دارد عوضی می‌گوید، به شما برنمی‌خورد؟ یكی به شما بگوید آن یارو كه بالای منبر است دارد عوضی می‌گوید. آن‌وقت به رسول خدا در هنگام وفات بلند شوند بیاید یك همچنین حرفی را بزنند! فقط همین‌ها كارشان این است كه بگویند نه، ما نمی‌دانیم و یعنی این‌قدر ... آن‌وقت ما درمی‌آییم می‌گوییم كه نه یك همچنین قضیه‌ای نیست! به به به ماشاءاللَه، اینها برای چیست؟ اینها

 برای آن است كه آنچه را مربوط به دروس امامت و ولایت و توحید و عرفان است ما آنها را به كنار گذاشتیم و به مسائل دیگر پرداختیم، برای این است. آن یكی هم درمی‌آید آن را می‌گوید و آن یكی هم درمی‌آید آن را می‌گوید. اخیراً مسئله ولایت را، برای چی؟ برای اتحاد! اتحاد چی؟ در كدام قضیه ما آمدیم قدم جلو گذاشتیم كه اهل تسنن بیایند یك قدم جلو بگذارند؟! هر مسئله‌ای را ما كه عقب‌نشینی كردیم آنها آمدن یك قدم جلوتر گذاشتند، از هر مطلبی كه ما دست برداشتیم آنها جری‌تر شدند، هر مسئله‌ای كه ما كنار گذاشتیم آنها آمدند جلوتر. آنها آمدند جلوتر، آنها نیامدند كه انكار كنند، آنها نیامدند از مسائل خودشان دست بردارند.

 پس بنابراین اتحاد كه نیست، اینكه وحدت نیست، این از دست دادن اصول است. ما اصول را از دست می‌دهیم و آنها همین‌طور در سر جای خود هستند. این وحدت است؟! این معنا معنای وحدت است؟! ولایتی را كه رسول خدا [مطرح كردند] چرا نیایم مسئله را اثبات كنیم، بیاییم بگوییم دوتا دوتا چهارتا، هر چه در تاریخ است می‌پذیریم و هر چیز در تاریخ نیست ردّ می‌كنیم. چرا این‌طور؟ از كه می‌ترسی؟ از كه واهمه داری؟ از بیان حق مگر می‌شود كسی واهمه داشته باشد؟ آنچه كه در تاریخ است می‌پذیریم. می‌گویند نه نمی‌پذیریم خداحافظ شما تمام شد. آنچه كه در تاریخ واقع شده می‌پذیریم گرچه بر علیه ما باشد اشكال ندارد و آنچه كه در تاریخ است شما بپذیرید گرچه بر علیه مرامتان باشد چه اشكالی دارد؟ ما بیایم از حق مسلّم و مبنای ضروری مكتب دست برداریم بخاطر اینكه دو نفر خوششان بیاید، صد هزار سال می‌خواهم خوششان نیاید. آیا این خوش آمدن مورد رضایت ولی نعمت ما امام زمان علیه السّلام هم هست؟ و او به ما جایزه خواهد داد و به ما تبریك خواهد گفت؟ یا اینكه نه می‌گوید از كیسه كه داری می‌بخشی آقاجان؟

 ولایتی كه ضروری‌ترین مسئله در دین است كه فرمود خود رسول خدا: ما نودی بشی مثل ما نودی بالولایة[[3]](#footnote-3) خدا هیچ ندایی را در اسلام نداد كه مهم‌تر از ندای به ولایت و قبول خلافت و قبول امامت علی بن ابیطالب علیه السّلام باشد. یك همچنین مسئله‌ای را شما از كیسه خلیفه بذل و بخشش می‌كنی! به عنوان اینكه یك مسئولیتی پیدا كردی دیگر هر غلطی دلت بخواهد می‌توانی بكنی؟ این است معنا؟ ولایت ضرورت ندارد و یك مسئله اجتهادی است، مسئله‌ای نیست. بله، اتفاق می‌افتد در یك قضیه دوتا فقیه با همدیگر اختلاف دارند. نه، مسئله ولایت مسئله ضروری‌ترین مسئله از مسائل است حالا جنابعالی به خاطر افكار سنی‌گری كه در ذهنت هست داری این مسئله را انكار می‌كنی به پای شیعه چرا می‌بندی؟ ما با شما به عنوان یك فرد سنی برخورد می‌كنیم؛ یعنی با كسی كه یك همچنین حرفی را می‌زند نه به عنوان یك فرد شیعه بلكه به عنوان یك فرد سنی دارد این مطلب را می‌گوید انسان با این كیفیت باید برخورد كند.

 مكتب امام صادق علیه السّلام مكتب حق است، مكتب واقع است، مكتب پذیرش واقع است. هرچه‌

 می‌خواهد باشد. وقتی امام صادق علیه السّلام در مسجد مدینه می‌نشست می‌گفت: هر كه می‌خواهد بیاید من را محكوم كند بیاید بكند. ما آمدیم اینجا نشستیم ما فرار نكردیم ما بدنبال كتمان نیستیم، تمام اینها چیست؟ این مكتب مكتب امام صادق علیه السّلام است. مكتب امیرالمؤمنین علیه السّلام، مكتب حق است. می‌آید مطلب را می‌گوید می‌خواهید قبول كنید می‌خواهید قبول نكنید. آنها گفتند یا علی قبول نمی‌كنیم خداحافظ شما، خداحافظ شما! دیگر ما با شما كاری نداریم نه اینكه علی علیه السّلام بیاید بگوید من دست از امامت خود برمی‌دارم و آن امامت شما را قبول می‌كنم و شما را امام قرار می‌دهم نه، علی می‌گوید امام من هستم خلیفه بعد از پیغمبر من هستم، ولی بر مؤمن و مؤمنه من هستم نمی‌خواهید بپذیرید اصرار نمی‌كنم این است، الان هم همین است.

 امیرالمؤمنین علیه السّلام چه كرد آمد شمشیر كشید؟ نه، آنها گفتند یاعلی باید بپذیری كه ما امامیم گفت امام پذیرفتن، آمپول نیست كه آمپول بزند بگوید یكی را بپذیرید، شما پنیسیلین را می‌كنید توی آمپول می‌زنید، طرف بخواد یا نخواد می‌رود تو رگ‌هایش، كارش را انجام می‌دهد، قرص را آدم برمی‌دارد می‌خورد بخواد نخواد این قرص وارد معده می‌شود كارش را انجام می‌دهد.

 ولایت و امامت یك مسئله تكوینی و الهی است از ناحیه پروردگار آمده و آمپول و قرص نیست كه كسی بیاد بخورد. بله، امامت ظاهری خلافت ظاهری امارت ظاهری این به اختیار مردم است می‌آیند اختیار می‌كنند فردا هم عزلش می‌كند و كسی دیگری را می‌آورند. ولی آنچه كه از ناحیه پروردگار آمده است آن امامت، امامت تكوین است. امامت تكوین كه قابل عرضه نیست قابل بخشش نیست قابل هدیه دادن نیست. آن خلافتی كه رسول خدا بر آن خلافت تصریح كرده است آن خلافت، منبعث و ناشی از امامت و ولایت تكوین است، نه امامت ظاهری كه در سقیفه بنی ساعده لعنة اللَه علیها و علی ساكنیها و علی مجتمعیها، آمدند جمع شدند و آن ابوبكر زندیق را و آن عمر را برداشتند نشاندند به اریكه خلافت و زعامت و امارت را از صاحب اصلیش آمدند گرفتند.

 این مكتب، مكتب حق است. نمی‌خواهید بپذیرید با شما دعوا نداریم. حالا با نپذیرفتن شما من كه از امامت سلب نمی‌شوم. تو سرم هم نمی‌زنم ناراحت هم نمی‌شوم خاك بر سر خودتان، كلام امیرالمؤمنین این بود. می‌روم تو خانه می‌نشینم تازه بهتر! می‌روم بیل می‌زنم، می‌روم نخلستان درست می‌كنم، می‌روم چشمه درست می‌كنم، می‌روم وقف می‌كنم، می‌روم به كارهای دیگر می‌پردازم. جنگ می‌خواهید بكنید خودتان بروید تو سر خودتان بزنید، اختلافات را خودتان بروید ... همچنین خدا مشغولتان بكند همچنین خدا به هم بپیچنتان كه شب و روزتان به كَلَك و مكر و نفاق و سیاست‌بازی و حقه‌بازی و تو سر این و تو سر آن زدن بگذرد كه اصلًا یادی از علی نكنید بروید. آن موقع‌هایی كه بدبخت‌ها دیگر به آخر خط می‌رسیدند و دستشان به بالا می‌رفت بفرستید دنبال علی بن ابی‌طالب علیه السّلام بیاید جواب بدهد، عُرضه اینها همین بود، امیرالمؤمنین علیه السّلام هم بلند می‌شد می‌آمد.

 حق چه دارد می‌گوید. مكتب امیرالمؤمنین علیه السّلام مكتب دنبال حق رفتن است. آیا سقیفه بنی ساعده برای احیای اسلام بود یا برای اماته اسلام بود؟ كدامیك؟ اگر بگویید برای احیای اسلام بود كه لعنت خدا و لعنت ملائكه و لعنت همه مؤمنین و مؤمنات بر تو باد كه داری تحریف واقع و تحریف حقیقت تاریخ را می‌كنی كه خود اهل تسنن متعرف به این نیستند خودشان نیستند. خود ابوبكر رفته بالای منبر می‌گوید یك ضلّت یك اشتباهی شد خدا ان‌شاءاللَه همه را حفظ كند! آن‌وقت تو داری اینجا حمایت می‌كنی؟! تو داری از این سقیفه بنی‌ساعده حمایت می‌كنی؟ می‌گویی برای احیای اسلام بود، عجب! عرض می‌كنم یك مسائل عجیبی دیگر مثل اینكه دیگر آخرالزمان شده و موقع ظهور حضرت دارد نزدیك می‌شود، گاهی اوقات انسان یه چیزهای می‌شنود كه خیلی مسئله عجیب است. در این مدت هزار و چهارصد سال نشنیدیم، حالا چه مسائلی است چه دواعی است كه این طرف و آن طرف افرادی كه با اذهان آشفته و مُتجرّی نسبت به حقایق و مسائل‌

 آن‌وقت همین مالك بن نویره كه قبول كرد، رفتند دنبالش كه باید بیایی و خلافت ابوبكر را بپذیری زكات بدهی. زكات دادن یعنی پذیرفتن خلافت دیگر، باید زكات بدهی، مالیات بدهی به بیت المال. گفت من این یابو را كه اصلا قبولش ندارم كه بیایم زكات را به او بدهم. زكات را باید به علی علیه السّلام بدهم كه آن هم رفته توی خانه نشسته، به كی بیام بدهم؟ گفتند: نمی‌دهی؟ در یك جریان مكارانه در موقع نماز همین خالد بن ولید سیف الاسلام، اسمش شمشیر اسلام، این مرد و رجلی كه به عنوان اسطوره مبارزه و شجاعت و پیش برنده اسلام در كتاب‌های ما معرفی شده! این خالد بن ولید در وسط نماز می‌آید و شمشیر می‌كشد و گردن این (مالك بن نویره) را می‌زند. چون از اول نمی‌توانستند، جرئت نداشتند در موقع نماز آمدند. بعد چكار می‌كند؟ بعد در شب این خالد بن ولید می‌رود با زن او زنا می‌كند. اینها امرای اسلام بودند، بدانید! اینها چشم روشنی‌های ما بودند در اسلام! چشم ما به اینها روشن می‌شد. كار به جایی می‌رسد كه عمر البته نه بخاطر خدا، بخاطر یك مسائل اختلافی كه با او داشته نمی‌تواند تحمل كند می‌گوید باید تو حدّ بخوری، می‌رود پیش ابوبكر بعد می‌آید خندان برو پی كارت، می‌خواهی به من حدّ بزنی، وقتی‌كه وارد می‌شود عمر به ابوبكر می‌گوید باید حدّ بخورد. این ابوبكر، این خلیفه مسلمین، اینكه موجب چشم روشنی اهل تسنن است، اینكه بقای اسلام به وجود ذی جود ایشان بستگی دارد! در جواب می‌گوید: شمشیری را كه خدا به نفع ما از غلاف كشیده است ما داخل غلاف نخواهیم كرد. این جوابی است كه این خلیفه مسلمین می‌دهد این می‌شود حكومت اسلام!

 این مسائلی كه عرض كردم اینها چیزهایی است كه در تاریخ نوشته شده، منتها حالا نمی‌دانم چرا این مطالب كم رنگ‌تر شده. باید افراد به این مسائل بیشتر توجه كنند، زُعمای امور باید دقت بیشتر كنند. صاحب ولایت را از خود راضی كردن مهم‌تر است از اینكه به مسائل اعتباری و توهمی و تخیلی انسان گرایش پیدا

 بكند و دست به دامن آنها بخواهد دراز كند. ما ولی نعمت داریم، امام زمان علیه السّلام ولی نعمت ما است. امام زمان شیعه را نگه می‌دارد حفظ می‌كند. مقام ولایت شوخی نیست، او نگه می‌دارد منتها منوط به اینكه انسان قدردان باشد و شاكر باشد و خدای نكرده كاری كه موجب سَخَط ولی نعمت است از انسان سر نزند. این مسئله مسئله‌ای است كه در جلسات قبل هم نسبت به این مسئله تا حدودی مطلب عرض شد.

 امام علیه السّلام می‌فرماید: كسی كه می‌خواهد دنبال راه خدا برود باید این نُه دستور را انجام بدهد. این حرف یعنی چه؟ این حرف یعنی هستند افرادی كه دنبال راه خدا نمی‌روند، به احكام ظاهری عمل می‌كند به مطالب عمل می‌كند. حالا یكی كم، یكی زیاد، خیلی توجّه ندارند. تربیت را ضروری نمی‌دانند، تهذیب را ضروری نمی‌دانند، به صرف نماز خواندن مطلب را تمام شده می‌دانند، به صرف یك روزه گرفتن مسئله را تمام شده می‌دانند. اینها مریدین راه خدا نیستند اینها به راه خدا نمی‌روند. به راه خدا كی می‌رود؟ آن كسی كه به این مطالب عمل می‌كند، دنبال این مطالب می‌رود، پایبند می‌شود نسبت به این مسائل، پایبندی. از رسول خدا روایت است كه فرمود: مَن عَمِلَ بِما یعلَمُ وَرَّثَهُ اللَه عِلمَ ما لَم یعلَم؛[[4]](#footnote-4) كسی كه به آنچه را كه می‌داند عمل كند خدا علم آنچه را كه نمی‌داند برای او الهام می‌كند. ورّثه اللَه یعنی الهام می‌كند، برایش می‌آورد. وقتی‌كه انسان یك مطلبی را گرفت و عمل كرد و پذیرفت؛ در كار، در كسب در وعده دادن‌ها، اول كه می‌خواهد برود پیشش یك وعده‌ای می‌دهد: بیا این كار را می‌كنم یك مدّت كه ماند زیر وعده‌اش می‌زند، پس این عمل نكرده. حالا بعضی از این مسائل كه اصلا واجب است. بعضی‌ها می‌گویند در مسائل فقهی است وقتی یك مؤمنی به یك مؤمن دیگر یك قولی می‌دهد لازم نیست عمل كند مستحب است. نخیر، واجب است و خُلفش حرام است، حرام است. چه اینكه این شرط در ضمن عقد باشد كه موجب الزام است چه در خارج عقد باشد آن هم موجب الزام است. قولی را كه مؤمن به مومن دیگر می‌دهد باید انجام بدهد.

 در زمان مرحوم آقا دو نفر از دوستان بودند در معاملات، اتفاقاً این قضایا در معاملات و این داد و ستدها خیلی پیدا می‌شود. خدا انسان را در این موارد خیلی خوب امتحان می‌كند. هیچ‌وقت در جای خلوت خدا امتحان نمی‌كند، همیشه امتحاناتی كه هست در بین معاملات، بین مردم، تجارت، كار، كسب، شرط، قول، این مسائلی كه انسان تعهّداتی كه با افراد دارد آنجا سلوك یادش می‌رود، عرفان یادش می‌رود، خدا یادش می‌رود. امّا همین كه می‌آید در مجلس شروع می‌كند به یك والضالین كه صدایش می‌رسد به آپارتمان چهار طبقه! نه، آن موقعی كه در میان مردمی، با مردم دارید قول می‌دهید، قرار می‌گذارید، آن موقع باید یاد خدا كنید. نه اینكه آن موقع یاد دنیا و خیابان و بازار و كار و كسب، خدا می‌رود كنار، ملائكه می‌روند كنار، تمام شرع و دین همه كنار می‌روند فقط مادّه و مادیات می‌ماند این می‌شود نكبت این می‌شود ضلالت و گمراهی.

 دو نفر با همدیگر یك قراری گذاشتند یكی از آنها خلاف كرد هردویشان فوت كردند خدا رحمت‌

 كند آمد خلاف كرد و موجب تأثّر شد. اولًا كه از نظر مادّی ضرر كرد. دوم اینكه آبرویش در بین همكاران و اینها رفت. قضیه به گوش مرحوم آقا رسید هردوشان را دعوت كردند در طهران در همان زمان سابق، زمان شاه آن موقع بود من حدود پانزده شانزده سالم بود صورت مسئله را پرسیدند: شما چه كردید؟ شما چه كردید؟ مسئله بیان شد. ایشان رو كردند به آن شخص كه تخلّف كرده گفتند: شما اولًا باید توبه كنید، این یك، ها! حساب دارد. باید بر خلافی كه انجام داده‌اید توبه كنید، توبه نكنید مانده‌اید. راه خدا شوخی ندارد، راه خدا با كسی رودرباستی ندارد. باید بروی بر این خلافی كه كرده‌ای توبه كنی. اینجا هیئت نیست، اینجا مرید و مرید بازی و رعایت نیست، اینجا هوای یك مرید را گرفتن كه پولش بیشتر است، مطلب را به نفع او تمام كردن و تو سر آن بنده خدایی كه از نظر امكانات كمتر است، اینجا این حرف‌ها نیست. خلاف كردی برو توبه كن اولا. بعد می‌روی اعلان می‌كنی در بازار و محل كسبت كه من با ایشان شرط گذاشتم و قرار بر این گذاشتم من تخلّف كردم و ایشان برّی است و كارش درست بوده و خدشه‌ای بر كارش وارد نبوده، من خلاف كردم و از او اعاده حیثیت می‌كنم. باید این كار را انجام بدهی دوما. سوم رهایت نمی‌كنیم حاج آقا تمام آن ضررهایی را كه ایشان در این مدت مرتكب شده همه از جیب مبارك بپردازید. بعداً تشریف بیاورید اینجا. این می‌شود چی؟ این می‌شود روش تربیتی. روشی كه آن روش اراده راه خدا را دارد. حالا اگر جای دیگر بود: آقا بفرماید با همدیگر مصالحه كنید و مسئله را حل كنید و تمام كنید! بفرمایید بفرمایید.

 بنده خودم از چند نفر از دوستان كه در خارج ایران هستند آنها می‌گفتند كه: در یك قضیه ما یك فرد روحانی و عالم آن محل در یكی از كشورها را حَكم قرار دادیم. حق با من بود و وقتی به او مراجعه كردیم آن شخص وقتی متوجه شد حق با من است و ضرر به نفع آن برادری است كه با او ارتباط مالی دارد، حق را به او برگرداند، این هم یك جور. اهل علم، مجتهد و صاحب وجاهت و معروفیت در میان مردم. حالا كدام یك از این دو اراده راه خدا را دارد؟! كدام یك از این دو مقصد و هدفشان خداست؟! هر دو هم فوت كردند، هم او فوت كرده هم مرحوم پدرمان، این یك جور قضاوت كرد او یك جور دیگر، درحالی‌كه به حسب ظاهر این فردی كه ایشان بر علیه‌اش حكم كردند خیلی از نظر مادی و امكانات خیلی بالاتر از آن كسی بود كه [طرف دعوی بود.] ولی راه خدا امكانات سرش نمی‌شود، ماده سرش نمی‌شود، پول و این حرف‌ها نمی‌فهمد. آن نگاه می‌كند ببیند حقّ كجاست. او به مخاطبش به عنوان انسان فقط می‌نگرد نه به عنوانی كه دارای مكنت است. در این محاكم مادّی امروزیست كه به مخاطب به عنوان مكنت نگاه می‌كنند به عنوان مقام نگاه می‌كنند.

 یكی از دوستان نقل می‌كرد می‌گفت در همین دانشگاه كه رفته بود، برای دكترا، تِز بده، با اینكه نسبت به یك فرد دیگر كه هر دو با هم رفته بودند اسم نمی‌برم با اینكه هر دو با هم رفته بودند، آن شخصی كه از آنها امتحان كرد چون آن دیگری دارای مقام بود نمره‌اش را نوزده داده و به این هجده داد. در حالتی كه این اصلًا خیلی از مسائل تز او را برداشته بود برای او درست كرده بود، حل كرده بود. این توجّه به مكنت است نه به‌

 انسان بما هو انسان، نه به حق، نه به ارزش، نه به شایستگی و بایستگی یك فرد نگاه كردن.

 در مكتب عرفان فقط به شایستگی توجه می‌شود و بس، فقط به بایستگی یك فرد توجه می‌شود. حالا هر كی هست پسر فلان آقا است، مدیر كل فلان كار است، وزیر است، وكیل، رئیس ... آیا قابلیت هست یا نیست، ارزش هست یا نیست، شایستگی در اینجا هست یا نیست؟ این می‌شود مكتب عرفان، امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: این وصیت من برای كسانی است كه راه خدا را می‌روند، كسانی كه نمی‌خواهند راه خدا را بروند زحمت نكشند و خودشان را به دردسر نیندازند. كسی كه می‌خواهد راه خدا را برود، كسی كه مقصدش خداست، این نُه‌تا را باید عمل كند. بعد هم حضرت می‌فرماید خیال نكنید اینها از عهده‌ات برمی‌آید. وَ اللَه أَسأَلُ أَن یوَفِّقَكَ لِاستِعمَالِهِ؛ از خدا می‌خواهم كه آن موفّقت كند. بدون توفیق خدا، كُمیت همه ما لَنگ است.

 اول بدانیم مسئله را، متوجّه بشویم و بعد پا جلو بگذاریم. رسول خدا صلی اللَه علیه و آله فرمود: كسی كه عمل كند به آنچه را كه می‌داند، خدا این عملش را وسیله قرار می‌دهد برای اینكه از آن پرده‌های جهل و خفائی كه نسبت به مسائل بعدی در ذهن او وجود دارد از آن پرده‌ها برای او باز بشود. همین كه قبول كرد و یك قدم جلو گذاشت یك پلّه آمد بالا، یك پله آمد بالا. برای پله بعدی دوباره یك مطلب دیگر است، دوباره یك امتحان دیگر است. یك قضیه دوباره پیش می‌آید یك مسئله مادی پیش می‌آید، یك مسئله آبرو پیش می‌آید. بالأخره خدا است دیگر، از این چیزها خدا در پرونده همه‌كس قرار می‌دهد. یك قضیه پیش می‌آید یك جوری قضیه را می‌چرخانیم كه آبروی ما نرود. یك قسمی یك جوری یك لفظی، یه جوری بازی می‌كنیم در حالتی كه صاف بگو حقّ با این است و تمام شد. صاف بگو مطلب این‌طور است. این صاف گفته، نمی‌شود یك قِسم دیگر گفته، می‌شود همان‌جا می‌مانیم. خلاف این روایت هم هست: كسی كه عمل نكند به آنچه می‌داند خدا آنچه را كه دارد در آن موقع از آن می‌گیرد؛ یعنی فهمش كم می‌شود، هر دو طرف است، مسئله در هر دو طرف وجود دارد.

 عمل كردیم بالا می‌رویم، عمل نكردیم از آن موقعیت می‌آییم پایین‌تر، یك درجه می‌آیم پایین‌تر، دو درجه می‌آیم پایین‌تر، سه درجه می‌آیم پایین‌تر، چهار درجه می‌آیم پایین‌تر، پنچ درجه می‌آیم پایین‌تر. هی می‌آییم پایین‌تر، تا یك مرتبه‌ خَتَمَ اللَه عَلى‌ قُلُوبِهِمْ وَ عَلى‌ سَمْعِهِمْ وَ عَلى‌ أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ ... البقرة، ٧ دیگر در آن زمان، زمانی است كه خدا ختم، ختم یعنی مهر، نامه‌ای كه می‌نویسند زیرش را مهر می‌كنند دیگر، یعنی چی؟ یعنی مطلب در اینجا دیگر تمام است، بعد از این مهر دیگر عبارتی نوشته نمی‌شود، یعنی دیگر سندیت ندارد، مطالبی كه نوشته شده تا بالای این مهر است معنایش این است. وقتی یك نامه‌ای را می‌فرستادند سفت می‌كردند كه مثلا كسی بازش نكند با موم و از این چیزها، وقتی‌كه باز بشود دیگر سندیت ندارد، دیگر قابلیت ندارد، دیگر ارزش ندارد. خَتَمَ یعنی خدا مهر كرد؛ یعنی دیگر این مجموعه، این ذهن و این نفس دیگر قابلیت برای ارتقاء ندارد. این را می‌گویند ختم. مهر كردن بمعنای ختم كردن است و یا بمعنای سفت كردن در یك منفذی است، هر دو به یك معناست. ما گوش‌های اینها را ختم می‌كنیم دیگر بسته می‌شود تمام، دیگر چیزی نمی‌شنوند، چشم اینها

 را ختم می‌كنیم دیگر بسته می‌شود جلو را نمی‌بینند. قلوب اینها را ختم می‌كنیم دیگر اینها مطلبی را نمی‌پذیرند مسخره می‌كنند. تا دیروز خودش ترویج می‌كرد امروز شروع می‌كند مسخره كردن! بابا چند سال بیشتر نگذشته چی شد قضیه؟ واقعیت تاریخ كه عوض نشده، چی شده آن قضیه چهار سال پیش كه خودت دنبال می‌كردی خودت راجع به آن كتاب نوشتی الان او را مسخره می‌كنی چرا؟! چون ختم شده بر قلبت، رفتی در دنیا، ریاسات گرفتت، حرف و نقل‌ها گرفتت، یك به یك، اول نفست شروع كرد به ملامت كردن نفس لوّامه، ترتیب اثر ندادی، گوش به پیام او نسپردی ندای او را به آن ترتیب اثر ندادی، از قضیه گذشتی، افراد آمدند اطراف تو را گرفتند، از پرداختن به مسئله تو را مانع شدند ذهن تو را متوجّه حواشی كردند. فرصت برای تفكر برایت پیش نیاوردند مكان خلوت برای اینكه به خود بیاندیشی برایت فراهم نكردند كم‌كم، كم‌كم، تمام آن روزنه‌ها یكی یكی بسته شد، بسته شد و الان تبدیل به یك سنگ خاره كه فرمود:

 حیران آن دلم كه كم از سنگ خاره نیست‌[[5]](#footnote-5)

 به یك سنگ خاره‌ای تبدیل شد سفت و محكم. همین سنگ پا است كه در حمام است. از همه سنگ‌ها سفت‌تر، اصلا خرد نمی‌شود هیچ روزنه‌ای دیگر در او وجود ندارد، هیچ انعطافی دیگر در او وجود ندارد و این یك مرتبه پیدا نشد. پس این مطالب صرفاً به درس خواندن برای انسان پیدا نمی‌شود رفقا، صرفاً به مطالعه پیدا نمی‌شود.

 مرحوم آقای خویی رحمة اللَه علیه به پدر ما فرمودند: نیازی به وارد شدن در این مسائل نیست به عرفان نیست، به توحید نیست به تربیت و تزكیه نیازی نیست. اینها خود به خود پیدا می‌شود! مرحوم آقا فرمودند: جناب آقای خویی خود به خود پیدا می‌شود؟! چطور خود به خود پیدا می‌شود؟ خدمت رفقا عرض كردم: مرحوم ملا محمدكاظم خراسانی كه صاحب تعلیقات مرحوم نایینی بود، این شاگرد اول مرحوم نایینی بود. یك قضیه اتفاق می‌افتد؛ مرحوم نایینی تقریرات شاگردش آقای خویی را امضا می‌كند و برای او تقریظ می‌نویسند، انگار آسمان دیگر به زمین رسیده كه با وجود تعلیقات من، با وجود تقریرات من، با وجود این مطالبی را كه من از استاد دارم دیگر چرا استاد باید برای آن یكی كه رتبه‌اش پایین‌تر است از نظر علمی تقریظ بنویسد؟ قهر می‌كند و دیگر در نماز جماعت استاد شركت نمی‌كند و به حال قهر می‌رود، این نتیجه‌اش است. این مسئله است آن‌وقت اینها نیاز به تربیت ندارد. حالا در مسایلی كه بعداً ان‌شاءاللَه ... دیگر خسته شده‌ایم، می‌خواستیم مسائلی دیگر بگوییم. اینها نیاز به تهذیب ندارد! انسان احتیاج به تهذیب ندارد؟ همین‌جوری بدست می‌آید! كجا به دست می‌آید آقاجان! كجا بدست می‌آید؟ اگر به دست می‌آمد یك كسی بود كه مثل مرحوم قاضی بیاید و تحت الحنك شاگردش را باز كند. حالا این یك اهانت است به مرحوم قاضی كه من دارم‌

 یه همچنین حرفی می‌زنم، اینكه چیزی نیست، تعریف نیست، فقط خواستم از باب نمونه بگویم بالأخره این مسئله اهمیت دارد و بزرگان نسبت به این قضیه توجّه داشتند.

 یكی عمل می‌كند یكی عمل نمی‌كند. مرحوم قاضی كه بود؟ مرحوم قاضی كسی بود كه ماه رمضانش را كسی نمی‌دید، دهه آخر ماه رمضانش را كسی نمی‌دید، بیداری شب‌ها تا صبح در ماه رمضان برای همه افراد مشهود بود، بیداری شب ایشان مشهود بود، برای همه افراد، ناله‌های ایشان برای افراد، همسایگان نقل می‌كردند ما صدای ناله‌ای ایشان را می‌شنویم. آیا همه جا هم همین‌طور بود یا نه؟ كیلو كیلو تنباكو و قهوه از منازل خارج می‌شد صبح می‌گذاشتند پای پیت! به همین قسمی حاصل می‌شود؟! به همین‌جوری برای افراد حاصل می‌شود؟! اگر حاصل می‌شد بسم اللَه، برای كی حاصل شده؟ برای كی این مسائل پیدا شده؟ این مطالبی را كه بزرگان نقل كرده‌اند، این مطالب را از تو خانه خاله‌شان كه نیاوردند، راهی است كه رفتند، مسیری است كه پیمودند، اولًا از نقطه نظر عقل، اعقل از سایرین بوده‌اند و از نظر علم اعلم از سایرین بوده‌اند و از نظر موقعیت دارای موقعیت بهتر از سایرین بوده‌اند. از خونه عمّه‌شان فرار نكرده بودند بیایند این حرف‌ها را بگویند، از پشت كوه نیامده‌اند، از نظر علمی، از نظر فقاهتی، از نظر موقعیت از همه اینها از آنها بالاتر بودند و آمدند این مطالب را بیان كردند. منتها راه و روش در عالم تكوین این است، بعضی‌ها به این سمت گرایش دارند بعضی‌ها ندارند قبول نمی‌كنند.

 آمدند پیش مرحوم قاضی كه آقا ما را نصیحت كنید. ایشان فرمودند: نه از من نیازی به نصیحت ندارید، این روایاتی كه در كتب شیعه است، مربوط به ائمّه بروید به همین روایات عمل كنید. گفتند حالا شما بفرمایید. گفت تمام شد، همین است. شما اینجا راهی ندارید، آن كسی كه روایت امام صادق را كنار بگذارد ببینید همان حرفی كه زدم! آن كسی كه روایت امام صادق را دست كم بگیرد بیاید از من قاضی بخواهد نصیحت كنم او به درد ما نمی‌خورد. من از كجا رسیدم به اینجا؟ از عمل به روایت یا از شاگردی امام صادق رسیدم به اینجا؟ از شاگردی این مكتب من رسیدم آن‌وقت شما امام صادق علیه السّلام را كنار گذاشتید امام سجاد علیه السّلام را كنار گذاشتید آن‌وقت دارید از من رهنمود می‌خواهید، دنبال من دارید می‌گردید؟

 خیلی عجیب است مرحوم آقا نقل می‌كردند می‌فرمودند: من یك وقت در كربلا بودم صبح رفته بودم برای زیارت سیدالشّهدا علیه السّلام، در آنجا یك حالی برای ما پیش آمده بود. البته بیان نكردند ولی حالا قرائن و شواهد خیلی عجیب بود آمدم در ایوان یكی از دوستانی كه نگاه می‌كرد می‌فهمید، نگاه كرد دید آه خیلی مسئله مثل اینكه ... گفت: آسید محمدحسین دستم به دامنت، گفت: خجالت نمی‌كشی، خجالت نمی‌كشی، خورشید طلوع كرده تو به دنبال شمع می‌گردی! خورشید طلوع كرده آن‌وقت تو داری به دنبال شمع می‌گردی!

 هفته پیش مشرف بودم به عتبه بوسی علی بن موسی بن رضا علیه السّلام در صحن بودم، یكی از افراد من كه نشناختم لابد ایشان من را می‌شناخت یا نمی‌شناخت نمی‌دانم گفت كه آقا برای ما دعایی كنید

 مشخص بود. گفتم خجالت نمی‌كشید این اهانت نیست به امام رضا علیه السّلام، داری در صحن می‌روی می‌گویی دعا كن! تو امام را رها كردی دنبال من راه افتادی؟! این خجالت ندارد؟! این اهانت به ولایت نیست، اهانت به امام رضا علیه السّلام نیست؟

 كی می‌رسد آن زمانی كه ما قدری رشد پیدا كنیم! یك قدری فكرمان، فهممان نسبت به مسائل واقع‌تر باشد، مطالب را بهتر بتوانیم ادراك كنیم، مطالب را بتوانیم بفهیم. این مطالبی كه گفته می‌شود ده درصدی احتمال صدقش را بدهیم. ما امام زمان علیه السّلام را كنار گذاشتیم دنبال كی راه افتاده‌ایم؟ انگارنه‌انگار امامی وجود دارد. همین كه غیبت كرد، هیچی پرونده‌اش دیگر بسته شد، اصلًا وجود خارجی ندارد. تمام اولیاء خدا، بزرگان تمام آنها تلامذه خود را سفارش به توجّه به حضرت می‌كردند. مسئله توجّه به ولایت و توجه امام زمان علیه‌السّلام شرط اول حركت ماست ما آن قضایا را به آن توجّهی نداریم!

 علی‌كل‌حال ماه، ماه شعبان است و متعلّق به امام زمان علیه السّلام است و شب نیمه در راه است. مرحوم آقا و بزرگان همه بر احیاء این شب مثل شب‌های بیست و سه ماه رمضان توجه داشتندها! یعنی همان‌طوری كه بر خود افراد عادی فرض می‌شمارند كه شب بیست و یك و بیست و سوم و نوزدهم و اینها را احیاء داشته باشند. بزرگان نسبت به شب نیمه شعبان همین حال را داشتند و شاید هم از این نظر است كه آن شب قدری كه بیست و سوم است و این همه تأكید شده كه متعلّق به امام زمان علیه السّلام است و مشیت الهی از نفس آن حضرت در عالم كون تقدیر پیدا می‌كند و تحقّق پیدا می‌كند، در شب نیمه شعبان كه شب ولادت ظاهری امام زمان علیه‌السّلام است از نظر تعلّق به آن حضرت هم حكم شب قدر را دارد كه در بعضی از روایات هم نسبت به این مسئله آمده. رفقا حتماً شب نیمه را به احیاء برگزار كنند. دعای كمیل بسیار مستحب است، دعای جوشن خیلی خوب است، قدرِ این شب را بدانند به نماز و اینها و به بطالت نگذارند و از استفاده ماه شعبان برای ماه رمضان غفلت نكنند.

 در ماه شعبان انسان آمادگی برای ماه رمضان را پیدا می‌كند و لذا از رسول خدا صلی اللَه علیه و آله داریم كه تمام ماه شعبان را روزه می‌گرفتند، البته من نمی‌گویم تمام ماه شعبان را روزه بگیرید ولی باید انسان، با یك آمادگی حالِ روزه‌دار، وارد ماه رمضان بشود، با این وضعیت بهتر است ماه رمضان را درك كند. در ماه مبارك رمضان مراقبه خیلی باید بیشتر باشد تا اینكه بیشتر اثر بگذارد. این خصوصیات صوم و ضیافت الهی در نفس بیشتر تأثیر بگذارد. تأثیر در نفس موجب تأثیر در قوای فكری و عقلانی ما بشود و فكر ما را تغییر بدهد كه آن مهم‌تر از تأثیر قلب است و آن برای انسان مهم‌تر است. از صحبت كردن زیاد در ماه رمضان خود داری بشود به خنده و اینها نباید بگذرد. شب‌ها را به مجالس ذكر و اینها انسان باید اختصاص بدهد و در رعایت غذا باید دقت كند بخصوص در موقع افطار باید غذایش غذای سبك باشد كه بتواند از فیوضات شب بیشتر بهرمند بشود، شكم پُر نمی‌تواند آن فیوضات را بگیرد، ذهن و قوای دماغی انسان متوجه معده و جهاز هاضمه است و

 نفس نمی‌تواند آزاد باشد. همچون كبوتری كه او را در قفس محبوس كرده‌اند این نفس در قفس تن و پرداختن به امور تن گرفتار است.

 مرحوم آقای حدّاد بارها این جمله را می‌فرمودند كه اگر به اندازه غذا بخوری تو غذا را خورده‌ای و اگر بیشتر غذا بخوری غذا تو را خورده است. آن تو را در تحت حكومت خودش قرار داده و به هر جا كه می‌خواهد می‌برد، شكمت درد می‌گیرد سرت درد می‌گیرد. یكی از سردردها مربوط به پر شدن معده است، امتلاء معده است و چربی‌ات بالا می‌رود قندت بالا می‌رود هزارتا مرض پیدا می‌كنی. این در تسخیر گرفتن غذا است. غذا كه انسان می‌خورد باید متوجه باشد بیشتر به خاطر خاصیتش بخورد نه بخاطر رنگ و طعم و اینها، اینها ذهن انسان را به خود مشغول می‌كند. از استحباب افطاری دادن غفلت نكنید، سنت افطاری دادن مؤمن را نباید فراموش كرد و نباید انسان حالا فرض كنید كه این سنت را دستخوش اعتبارات و چشم و هم چشمی‌ها و مجالس پررنگ و زرق و برق بخواهد بكند و به دیگری بخواهد نگاه كند و امثال‌ذلك. دو نفر مؤمن را انسان دعوت كند همان غذایی كه عیال او درست می‌كند بدون اینكه زحمتی بر عیال باشد، برای چه انسان بخواهد عیال خودش را به زحمت بیندازد؟ همان كه می‌خورد یك خورده اضافه می‌كند نیازی نیست كه حتماً پر زرق و برق باشد. این سنتی را كه در زمان رسول خدا و ائمه علیهم السّلام برای ما تبیین شده است ما به همان صورتِ وضع خود نگه داریم، دست كاری نكنیم و اگر به همان وضع باشد هم ما به آن نتیجه رسیده‌ایم و هم اینكه زحمت را بر دیگران نیافزودیم و به آن استفاده و ثوابش رسیدیم. یك نفر را آدم سر راه می‌بیند بیا برویم منزل افطاری و همان غذایی كه هست با هم می‌خورند. دو نفر را دعوت بكند سه نفر را دعوت كند و از آن طرف اگر انسان یك وقت می‌بیند كه بخواهد جایی را برود این موجب می‌شود حالش را از دست بدهد نرود. انسان كه رودربایستی ندارد با رفقا و دوستانش كه رودربایستی ندارد.

 در بسیاری از موارد من یادم است مرحوم آقا از این مجالس افطاری و اینها استنكاف می‌كردند، سر می‌پیچیدند. حالشان را از دست می‌دادند، مجلسی بود همه جور بیایند و بروند هر حرفی و بعد هم غذا و اول موقع افطار بیاورند و بعد یك ساعت دیگر بگذارند ... این هم خیلی كار بسیار بد و كار قبیحی است كه معده را انسان به این وضعیت دربیاورد؛ اول افطار بخورد بعد از یك ساعت دیگر تازه بیاورند غذاهای چرب و نرم چه بلایی دربیاورند بر سر آن معده بیچاره كه در طی چند ساعت آمده یك نفس بكشد می‌گوید: خدایا این روزه را نخواستم از این بنده تو، آمدیم نفس بكشیم چی ریخت در ما؟ یك مشك، هر چی غذا و ... یك چیز ساده در همان اول، اگر غذایی هست همان موقع آورده بشود و در همان موقع به میزان مطلوب، به آن میزانی كه وقتی‌كه از سفره برمی‌خیزید در معده احساس غذا نكنید، احساس اینكه سنگینی برای شما عارض شده آن احساس را نكنیم. غذا را آهسته آهسته بدون عجله تا اینكه آن ترشحاتی كه موجب می‌شود كه بواسطه مغز برای معده آن حالت امساك حاصل بشود و غذا را دیگر نپذیرد آنها كم‌كم بتواند روال عادی خودش را انجام بدهد و به آن مقداری كه برای انسان ضرورت دارد فقط به همان مقدار انسان اكتفا بكند.

 اگر می‌توانیم شب‌ها را بیدار باشیم یا اینكه یكی و دو ساعت بیشتر نخوابیم و حداقل دو ساعت قبل از اذان صبح بیدار باشیم. دهه آخر ماه مبارك را خیلی باید قدر بدانیم كه تمام نتایج صیام ماه رمضان در آن دهه آخر بروز و ظهور می‌كند. من خودم، در زمان حیات خودم ندیدم كه مرحوم آقا آن دهه آخر را بخوابند اگر می‌خوابیدند یك ساعت، یك ساعت و نیم بیشتر نمی‌خوابیدند و بیشتر به كارهای خودشان می‌پرداختند. مطالعه می‌كردند عبادتی داشتند یا در حال تفكر بودند. راجع به مرحوم قاضی داریم كه در دهه آخر اصلًا ایشان از نجف هجرت می‌كردند و كسی دیگر ایشان را نمی‌دید.

 اینها یك مطالبی است كه برای ما بیان كردند، آن‌وقت ما در همان زمان سابق زمان شاه می‌دیدیم بعضی از افراد بعضی از اهل علم طهران اینها می‌رفتند جلساتی داشتند، ساعت یازده زمستان كه شش ساعت از شب گذشته تازه درب منزل ما به صدا در می‌آمد. فلان آقا از افطاری و غذا خوردنش گذشته و دیگر به زور داشت راه می‌رفت می‌گوید: حالا كه داریم از سر راه برمی‌گردیم برویم آقای آسید محمدحسین را هم ببینیم! آن موقع فرض كنید كه ما خواب هفتم‌مان را داشتیم می‌دیدیم تازه درب به صدا درمی‌آمد، آقای فلان آمده! آقا تشریف دارند؟ بله هستند، بفرمایید. می‌رفتیم می‌دیدیم مرحوم آقا در كتابخانه مشغول مطالعه بودند. همین امام شناسی را مثلًا در همان زمان‌ها داشتند می‌نوشتند. آخر این اولیای خدا كه بیكار نبودند، شما بلند شدید رفتید آنجا از ساعت پنج تا یازده به هررهرر و كرركرر، معلوم است آنجا دیگر حرف خدا و احیاء ذكر نیست. ما خودمان بعضی از این مجالس را دیدیم اینجا چه خبر است آنجا چه خبر است و از آنجا چه خبر دارید و فلان آقا چه كرد و فلان و دنیا و همین‌طور ... آن‌وقت حالا كه داریم می‌رویم منزل، برویم یك سری به آقای آسید محمدحسین هم می‌زنیم دیگر! بالاخره وسط راه است دیگر، آن‌وقت بیاد یك ساعت، یك ساعت و نیم همین‌طور با ایشان بنشینی، اما خیلی برایمان عجیب بود.

 یكی دو مرتبه اتفاق افتاد در همان زمان، یك سال من یادم است وقتی‌كه ایشان احتمال می‌دادند دیگر لابد وقتش مشخص بوده روز فلان، مثلا منزل حاج آقا فلان، تجریش. فرمودند اگر فلانی آمد بفرمایید كه بنده وقت ندارم. خیلی صریح. یك دفعه سر وقت یازده و ربع بود، یازده و نیم بود، تا در زدند: گفتم ایشان گفتند كه من وقت ندارم، مشغول كار و مطالعه‌ام هستم. و واقعاً هم وقت نداشتند، خودمان می‌دیدیم بالأخره اینها افرادی نبودند بخواهند كه همین‌طور سرسری زندگیشان بگذرد. اینها درد داشتند اینها هزارتا بیچارگی داشتند، اینها هزارتا مسئله داشتند، اینها دنبال درمان بودند. آن كسی كه می‌آید از ساعت پنج می‌نشیند به خوردن و تا ساعت یازده همین‌طور به هرهر و ... می‌پردازند درد ندارند. نماز می‌خوانیم روزه می‌گیریم منبر می‌رویم چه می‌كنیم و با همه هستیم.

 ولی صحبت فانها وصیتی لمریدی الطریق الی اللَه تعالی این حرف‌های من برای كیست؟ برای امثال آقای آسید محمدحسین است، اینهایی كه درد دارند، نه آنهایی كه می‌نشیندند، حالا نمی‌گوییم به گناه و حرام نه،

 حرف‌های لغو. بعد هم كه می‌آییم منزل تازه پیچ را باز می‌كنیم فوتبال تماشا می‌كنیم تا اذان صبح! آن چندتا زد آن چندتا خورد، این كی بود، كی بود، چی بود! اینها برای چه كسانی است؟ اینها برای كسانی است كه نمازی و روزه‌ای و والسلام و بعد هم می‌گویند كه این مطالب خود به خود حاصل می‌شود! این مسائل خود به خود حاصل می‌شود و نیازی تهذیب نیست! نیازی به بیداری شب نیست! نیازی به فكر نیست! نیازی به تربیت نیست! نیاز به هیچ چیز نیست! فقط نیاز به چیست؟ دیگر خودتان بهتر می‌دانید.

 خلاصه مطلب:

سر رشته دولت‌ای بردار به كف آر \*\*\* این عمر گرانمایه به خسارت مسپار

یعنی همه جا با همه كس در همه كار \*\*\* بیدار، نهفته چشم دل، جانب یار[[6]](#footnote-6)

 با همه كس هستی، ولی چشمت باید جای دیگر باشد، در كارت می‌روی چشم باید در كار نباشد چشم باید جای دیگر باشد، با مردم صحبت می‌كنی چشم باید جای دیگر باشد. اگر این كار را كردیم آن‌وقت سر رشته دولت را بدست آوردیم و آغوش وصل و آن كبوتر و پرنده وصل را در آغوش گرفتیم.

 این مطالبی است كه بزرگان همیشه می‌فرمودند و همیشه تذكر می‌دادند و ان‌شاءاللَه امیداوریم كه خداوند ما را توفیق بدهد، با توفیق خداوند نه با اتكاء بر خود، با اتكاء بر خداوند و با توفیق خداوند ان‌شاءاللَه ما مورد ضیافت خاص الهی قرار بگیریم.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. الامامُ الرِّضا عليه السّلام: رَحِمَ اللّهُ عَبْدا احْيا أمْرَنا .... ميزان الحكمة، ج ٨، ح ١٣٧٩٧ [↑](#footnote-ref-1)
2. سليم بن قيس نهج الحق و كشف الصدق، ص ٣٣٣ [↑](#footnote-ref-2)
3. كافى، ج ٢، ص ١٨: و لم يناد بشى‏ءٍ كما نودى بالولاية. [↑](#footnote-ref-3)
4. بحار الانوار، ج ٤٠، ص ١٢٨ [↑](#footnote-ref-4)
5. ديوان حافظ:

نگرفت در تو گريه حافظ به هيچ روحيران آن دلم كه كم از سنگ خاره نيست‏ [↑](#footnote-ref-5)
6. ديوان ابوسعيد ابوالخير، رباعى ٣٢٢ [↑](#footnote-ref-6)